

نفوذ زبان و ادبیات فارسی در ترکیه دوره آل عثمان*

حاج حسین نخجوانی

حامدی اصفهانی و اسیری نیز از سخنورانی هستند که به مملکت عثمانی مسافرت نموده و به زبان شیرین فارسی سخنرانی و مدیحه‌سرایی کرده‌اند. حامدی در قرن نهم هجری از ایران به مملکت عثمانی رفته و قریب بیست سال در ترکیه به سیر و سیاحت مشغول و در زمان سلطان محمد فاتح ۸۵۵ - ۸۸۶ خود را به دربار آن پادشاه رسانیده در جرگه شعرای درجه اول دربار محسوب و معین شده اشعار آبدار و قصاید بی‌شمار در مدح آن پادشاه و وزرا و شاهزادگان به زبان شیرین فارسی سروده است کلیات دیوان خطی و منحصر بفرد آن شاعر اصفهانی و سخن‌پرداز ایرانی که تاکنون در پرده خفا مستور بود در جشن پانصدمین سال فتح استانبول^(۱) ضمن کتاب‌ها و رساله‌های بسیاری که در آن

* مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، تابستان ۱۳۴۱، شماره ۶۱، صص ۱۷۶ تا ۱۹۱.

زمان از طرف شعرا و دانشمندان عثمانی و ایرانی درباره آن فتح عظیم سخن سرائی کرده‌اند در ترکیه گراور و منتشر شده نسخه‌ای از آن کتاب از هدایای اخوی حاج محمد نخجوانی مرحوم به دست اینجانب رسیده و اینک شرح حال آن شاعر گمنام و پیدایش نسخه دیوان او به نظر قارئین محترم می‌رسد.

شرح پیدایش نسخه دیوان حامدی اصفهانی

نسخه منحصر به فرد کلیات دیوان حامدی که به نام سلطان محمد فاتح بن سلطان مراد موشح و تقدیم شده در ترکیه در کتابخانه سرای بوده پس از چندی به دست شیخ الحرم الشریف محمد سعید افندی رسیده وی نیز توسط جمعیت اتحاد ترقی ترکیه به کتابخانه انجمن عثمانی اتحاف کرده بود و امروز نسخه نامبرده در آنکارا در کتابخانه انجمن تاریخ محفوظ و مضبوط است. نسخه نامبرده بسیار خوش خط و زیبا نوشته شده و با مرکب قرمز سرلوحه‌های آن مسطور و مزین است. تاریخ تحریر نسخه چنین نوشته شده (بعون الله و حسن توفیقه فی اواسط شهر رمضان المبارک عمه برکاته و خیراته لسنه ۸۸۴) کلیه دیوان عبارت از قضاید و مثنویات و غزلیات و رباعیات و مقطعات است که اغلب آنها در مدح سلطان محمد فاتح و شاهزادگان و امرا و وزراء آن دولت است که به زبان شیرین فارسی گفته شده در قضاید نظیره به ظهیر و سلمان گفته و در آخر دیوان مقداری اشعار ترکی نیز گفته است. کلیه دیوان در حدود هشت هزار بیت است اول دیوان را چنین شروع کرده اظهار تضرع و زاری به درگاه خداوند متعال نموده و چنین گفته است:

التجا کردم به شاهی کو سمیع است و علیم
تا نگه دارد مرا از شرّ شیطان الرّجیم
چون گشادم دفتر اعمال خود را همچو گل
مطلع آن بود بسم الله الرحمن الرحیم
بعد از چند بیت چنین گفته:

روی زرد آورده‌ام بر درگهت موی سفید
رحم کن بر حال زار من بقران کریم
هرچه صادر گشت از من بی‌رضای حضرت
زان پشیمانم کنون استغفرالله العظیم

بعد از چند بیت که در نعت حضرت رسول اکرم (ص) سروده سلطان
محمد فاتح را مدح کرده و چنین گفته است:

شه دریا دل فرخنده طلعت
سکندر هیبت و جمشید سیرت
شه عالی نسب سلطان محمد
که بادا عمر و اقبالش مؤبد
ترا شد خسروا شاهی مسلم
مبارک باد فتح جمله عالم
چنین تاریخ کو گنجیست پنهان
ز هجرت هشتصد و هشتاد یک دان

وقتی سلطان به حامدی تکلیف می‌نوشی کرده بود ولی حامدی قسم یاد
کرده که در پیری نمی‌خورد:

شهنشہ گفت می می نوشی اکنون
 بگفتم نہ بحق سورۂ نون
 افندی گفت گہ گہ می خورد می
 بگفتم من کہ دیدہ است این کجا کی
 بہ سلطان و افندی زان لطایف
 نیارستم سخن گفتن مخالف
 ولیکن می خورم سوگند بسیار
 کہ در شیخی نکردم ہرگز این کار
 شہنشاہا بہ حق آن خدائی
 کہ جان را دادہ با جسم آشنایی
 بہ حق پاکی ذات و صفاتش
 کہ هست و بود خواهد بود ذاتش
 کہ در ایام شیخی می نخوردم
 نہ کاری برخلاف شرع کردم
 نہ ہرگز ہیچ کس رنجیدہ از من
 نہ ہرگز کس خیانت دیدہ از من
 بہ امر شاہ عالم نظیرہای بہ قصیدہ سلمان ساوجی گفته است کہ چند بیت
 از آن نوشتہ می شود:

ای ہلال عید از مہر رخت تابان شدہ
 طاق ابرویت دلم را قبلہ گاہ جان شدہ

در خیال ابروت پیوسته می‌سوزد دلم
 همچو قندیلی که در محراب‌ها سوزان شده
 چون کنم ذکر لب و دندان تو تسبیح من
 دانه‌دانه اشک همچون لؤلؤ مرجان شده
 در سر زلف چو زنجیر تو قندیل دلم
 چون ستاره هر شبی تا صبحدم تابان شده
 تا خم چوگان زلف عنبرینت دید مه
 در هوای سنبلت چون گوی سرگردان شده
 من نه تنها تشنه حیرانت ای خورشید رو
 هر که دیده ماه رویت همچو من حیران شده
 بر منار سرو بلبل چون مؤذن شام عید
 در خیال ابروی تو ماه نو جویان شده
 ماه نو را بین که گوئی نعل اسب شاه ماست
 کز عزیزی گوشوار کوکب کیوان شده
 خسرو آفاق شاه ملک دین سلطان روم
 آنکه عدل او فزون از عدل نوشیروان شده

بعضی ماده‌تاریخ‌ها در فتوحات سلطان گفته که برای نمونه چند بیت

نوشته می‌شود تاریخ فتح علائیه را چنین گفته:

چون علائیه^(۲) فتح شد شه را

شد سپه خرم و رعیت شاد

فتح حصی چنین به آسانی
 در جهان هیچ کس ندارد یاد
 حامدی هم نوشت تاریخش
 (عمر و اقبال شاه باقی باد)

۸۷۱

تاریخ فتح مدلی را چنین گفته:
 مدلی^(۳) فتح شد شه را اگر چه
 حصار او ز برج چرخ اعلاست
 غنی شد لشکر اسلام و تاریخ
 (بجهد و همّت محمود پاشا)ست
 (۸۶۷)

تاریخ فتح شاه سپه‌شکن و هزیمت اوزون حسن آق قویونلو:

سؤال کرد دل من سحر ز پیر خرد
 که ای کسی که دلت مطلع ز اسرار است
 ازین دو طود معللاً که می‌زنند بهم
 کدام را ز خدا نصرت و ظفر یار است
 به من بگوی که تاریخ فتح خواهم گفت
 جواب داد که تاریخ فتح (خوا^(۴) نکار) است
 (۸۷۸)

حامدی دو کتاب دیگر نیز به امر سلطان تألیف کرده یکی موسوم به
 مفردات ابن بیطار است که تاریخ تألیف آنرا چنین گفته است:

الا ای جامع علم الهی
 زهی دست و دلت بحرین انوار
 دلت مجموعه علم است مجمل
 مفصل عالمی از وی نمودار
 نوشته کاتب افلاک نامت
 به آب سیم بر نه جلد زرکار
 عزیزم ساختی در یک اشارت
 شفا دادی بدین قانون به بیمار
 دهان حامدی چون طوطی چرخ
 به شکر نعمت بادا شکریار
 در استنبول به امر حضرت شاه
 نوشتم مفردات ابن بیطار
 دل من خواست تاریخ از سر درد
 (مزید دولت سلطان زجبار)
 (۸۶۴)

دیگری کتاب (دلایل الاعجاز) است که تاریخ تألیف آنرا چنین گفته:

نوشت حامدی شاعر اندر استنبول
 به امر شاه کتاب دلایل الاعجاز
 چون می نوشت شب و روز از خدا می خواست
 مزید دولت سلطان ز بعد پنج نماز

تمام کرد به سلخ جمادی الاول
 به یمن همّت این پادشاه بنده نوار
 به ختم نسخه ز حق شاه را به تاریخش
 (بود به علم و به کسب و کمال عمر دراز)
 (۸۶۳)

شرح حال حامدی اصفهانی که از دیوان خود او استخراج شده

در تذکره‌ها نام و نشانی از حامدی اصفهانی به نظر نرسید حامدی شوشتری حامدی قزوینی حامدی قمی را نوشته‌اند لیکن ازین حامدی اصفهانی مورد بحث ما ذکری نشده همچنین از تاریخ تولد و وفات وی نیز اطلاع صحیحی در دست نیست قدرمسلّم این است که در اوایل قرن نهم هجری در اصفهان متولد شده و تا سال ۸۸۴ هجری قمری که دیوان خود را ختم و به نام سلطان محمد فاتح توشیح و تقدیم نموده در قید حیات بوده است در تولّد خود در اصفهان و شروع به تحصیلات ابتدایی در آنجا چنین گفته است:

ظهور من به شهر اصفهان بود
 که او یک نیمه ملک جهان بود
 پدر می خواست تا باشم مؤدّب
 مرا بنشانند یک چندی به مکتب
 میان ماهرویان سمن بوی
 شدم تا که سخن ساز و سخنگوی

در آنجا سعی کردم تا زهریاب

گرفتم یاد علم و فضل و آداب

مدت تحصیلات خود و اینکه چه رقم از علوم استفاده کرده اشاره نکرده
لیکن ذوق شاعری و ادب‌دوستی وی بیشتر بود و ممدوحی لایق اشعار خود در
اصفهان نیافته ازین رو بی‌خیال مسافرت افتاده و چنین گفته است:

چو طبع من سخن را مشتری شد

نصیب بنده فن شاعری شد

ولی در جمله ملک صفاهان

بود آن روز ممدوحی سخندان

دلم می‌گفت هر ساعت سفر کن

وزین شهر پر آفت سر بدر کن

که ملک حق‌تعالی هست واسع

در او هر گوشه‌ای مصری است جامع

در این عالم برو یاری طلب کن

گهرداری خریداری طلب کن

در آن ایام ظاهراً انقلابی یا جنگی در اصفهان به‌وقوع پیوسته که اهالی آن

سامان متفرق شده و حامدی نیز مهاجرت کرده در این خصوص چنین گفته:

مرا میل سفر می‌بود پنهان

ولی بُد پای‌بندم مهر اخوان

در این اندیشه می‌بودم که آخر

فلک خاصیت خود کرد ظاهر

پریشان کرد جمع دوستان را
بهم بر زد دیار اصفهان را
مرا زانجا برون انداخت ناکام
چو خویشم کرد سرگردان در ایام

بالاخره اقدام به مهاجرت از اصفهان نموده و مشغول سیر و سیاحت در
اقطار عالم شده و قریب سی سال در سیاحت بوده به کجاها رفته روشن نیست
ولی در آخر به مملکت عثمانی شتافته و بیست سال تمام در آن ملک مشغول
سیاحت شده تمام شهرهای آن مملکت را سیاحت نموده در این خصوص چنین
گفته:

سفر کردم چون دُر از قعر دریا
 نهادم رخ چو خور در کوه و صحرا
 چو پیک چرخ می‌رفتم شتابان
 گهی در بحر، گاهی در بیابان
 بگشتم مدتی در کوه و هامون
 بدیدم اکثری از ربع مسکون
 گهی در کوه بودم چو پلنگان
 گهی در بحر بودم چون نهنگان
 به هر شهری که بودم قرب سالی
 بُدم در خدمت صاحب کمالی
 به هر ملکی که کردم عزم خود جزم
 گهی در بزم بودم گاه در رزم
 به امر حق پس از سی سال سیران
 به روم افتادم از تقدیر یزدان

در این سیاحت و مسافرت به ترکیه رسیده شهرها و عمارات ترکیه را
 تعریف و توصیف نموده و چنین گفته است.

چه دیدم کشوری معمور و واسع
 که بودش هر دمی چون مصر جامع
 به هر شهری که رفتم بهر سیران
 شدم در طول آن معموره حیران

تمام شهرها چون خلد معمور
 ز عدل شاه خلق شهر مسرور
 عمارتهاش مأوای غریبان
 چو جنت هر یکی جای غریبان
 بگفتم کیست شاه این ولایت
 که بادش یارجان شاه ولایت
 بگفتند آن شهنشاه جهاندار
 که نامش در شهنشاهی است خونکار
 خداوند سلاطین زمانه
 کزو شد تازه آیین شهانه
 شهنشاه جهان سلطان عادل
 نکوخواه زمان خاقان باذل
 هر آنچه در جمیع عمر حاتم
 ببخشیده است او بخشد به یکدم
 در این عالم کنون پیدا و پنهان
 نباشد مثل او شاهی سخندان

در رسیدن به درگاه شاه جهاندار حضرت خوانکار و مقرب شدن در آن
 درگاه چنین گفته است:

روانی عزم آن درگاه کردم
 دعای شاه عالیجاه کردم

مع‌القصه به عون لطف الله
 بدیدم آفتاب روی آن شاه
 چو شاه از لطف خود در من نظر کرد
 همان‌دم آن نظر در من اثر کرد
 نظر فرمود و تحسین کرد و بنواخت
 مرا از جمع نزدیکان خود ساخت
 عزیزم کرد و در بر کرد خلعت
 برای من مقرر کرد نعمت
 قریب بیست سالم محترم ساخت
 مرا سر تا به پا غرق نعم ساخت
 خداوند زر و دینار گشتم
 به نزد خلق با مقدار گشتم
 به من پیوسته آن شاه ملک فر
 همی بخشید بدر بدره‌ای زر
 مدامم اسب‌های باد رفتار
 همی بخشید و خلعت‌های زرکار
 ز جودش روزگاری عیش کردم
 به شادی رخ او باده خوردم
 دل من هرچه از سلطان طلب کرد
 به من بخشید و چین در رخ نیاورد

روزی سلطان دو غلام به حامدی فرستاده بود که مورد پسند حامدی نشده

و از سلطان جفت گاوی و زمینی خواسته تا مشغول زراعت باشد و بقیه عمر خود را با زراعت و گوشه‌نشینی به آخر رساند سلطان از این قضیه دلخوش نگشته و حامدی را از نظر انداخته بود تا اینکه مجاورت و تولیت مزار سلطان شهید غازی خونکار به وی محوّل شده حامدی نیز به این قضیه خوشدل نبود شخصی به‌وی گفت که هرچه سلطان امر می‌کند جز اطاعت امر سلطان کاری شایسته نیست و حامدی نیز این پند را پذیرفت و بدانجا رفت.

در پایان مطلب نکته لطیفی گفته است که در زیر نقل می‌شود:

شدم دور از در سلطان به‌ناچار
برفتم بر مزار غازی خونکار
چو آنجا رفتم و کردم زیارت
خوشم افتاد وضع آن عمارت
در آنجا بود حمام خدائی
که می‌گرداند آبش آسیائی
که از بهر فقیران کرده ایام
مر او را گرم همچون آب حمام
بدانستم چو دیدم آن‌چنان رمز
که با من می‌کند شاه‌جهان رمز
که عمر ای حامدی آمد به‌غایت
برآور غسل در آب انابت

حامدی در آن آب استحمام و غسل کرده و تأسف از بی‌مهری سلطان

نموده این اشعار را از زبان سلطان بر خود خطاب کرده چنین می‌گوید:

چو عمری داده‌ام زرّ و قماشت
 دهم بی‌دود و زحمت نان و آشت
 چو حمامت دهم بی‌دود و گلخن
 چراغت پر کنم بی‌جور روغن
 بگفتم حامدی انصاف تو کو
 به راه بندگی آن لاف تو کو
 چو تو گشتی ز جود شاه فربه
 چه حاجت جفت گاو و زحمت ده
 به توبه میل کردم با دل ریش
 پشیمان گشتم از گستاخی خویش
 در آن آب انابت غسل کردم
 که استغفار بُد درمان دردم
 در آن حال از دل و جانم رسیده
 شفاعت‌نامه گفتم این قصیده
 قصیده شفاعت‌نامه‌ای به مطلع زیر گفته که بسیار مفصل است و در آن از
 کرده‌های خود اظهار پشیمانی نموده و معذرت خواسته است:
 ای ز سهم خنجرت بر چرخ لرزان آفتاب
 خنگ اقبال تو را بوسیده ماه نو رکاب

در شکایت زر و نقره از سنگ محک این اشعار را گفته که به‌عنوان نمونه
 اشعار او نقل می‌شود:

زر و نقره بر صاحب عیاری
شکایت از محک کردند باری
که درویشی سیه پوش است و غمّاز
که دائم می کند افشای هر راز
نمی دانم ره و رسم مدارا
کند عیب عزیزان آشکارا
روان صاحب عیار آن مرد دانا
به نزد خویش خواند آن دم محک را
بدو گفتا که ای درویش باهوش
نه تو گوشه نشینی و سیه پوش
چرا عیب عزیزان می نمایی
به رنگ حق چرا بر می نیایی
صفات حق نه ستار العیوب است
اگر ستار باشی سخت خوبست
چرا چون ناکسان غمّازی آخر
اگر گوشه نشینی باش ساتر
محک گفتا جوابش کای خردمند
نبودم بنده هم غافل ازین پند
سیه پوشم وزین عاری ندارم
ز نیک و بدبکس کاری ندارم

مدامم حق نمائی کام باشد
 محک از بهر اینم نام باشد
 هرآنکو خویش را مالید بر من
 تمام احوال خود را دید روشن
 اگر یک رنگ باشد خاص و خاص است
 دورنگ آید سزاوار خلاص است
 عزیزان خویش را می‌آزمایند
 که بر من خویشتن را می‌بسایند
 ندارم من در این حالت گناهی
 بغیر از راستی و نیک‌خواهی

(اسیری)

اسیری نیز از سخنورانی است که از ایران در زمان شاه طهماسب اول به مملکت عثمانی رفته خود را به دربار سلطان سلیمان قانونی ۹۲۶ - ۹۷۴ هجری قمری سلطان عثمانی رسانیده در ردیف شعرا و مدیحه‌سرایان آن سلطان بوده است منظومه‌ای به طرز شاهنامه در حدود دوازده هزار بیت در تاریخ زندگانی حضرت رسول اکرم صلعم و شرح غزوات آن حضرت با کفّار گفته و نام آن را (صفات النبی) نهاده است که به حساب ابجد تاریخ اتمام کتاب نیز می‌باشد کتاب خود را به نام آن سلطان توشیح و به حضور وی تقدیم نموده است نسخه آن بسیار کم و نادرالوجود است یک نسخه خطی از آن کتاب در تصرف نگارنده است که به خط میرعلی جامی خطاط مشهور در استانبول نوشته شده و رقم آن چنین

مسطور است (تمت الكتاب بعون الملك الوهاب علی يد العبد الفقير میرعلی الجامی غفرالله له فی تاریخ سنه اثنی وسبعین و تسعمائه به بلدة قسطنطنیه). در تذکره‌ها چند نفر شاعر متخلص به اسیری نوشته‌اند لیکن هیچ کدام با این اسیری که مورد بحث ما در این مقاله است تطبیق نمی‌کند فقط زمان اسیری تربتی با این اسیری مطابقت دارد که او نیز در زمان شاه طهماسب اول می‌زیسته. از تاریخ تولد و وفات وی اطلاع صحیحی به دست نیامد و اینکه در چه تاریخی به استانبول رسیده و چه مدت در آنجا اقامت داشته روشن نیست قدر مسلم این است که در زمان سلطان سلیمان قانونی تا زمان سلطان سلیم خان در استانبول بوده و منظومه خود را به سلطان سلیمان تقدیم نموده است از استانبول خیال مسافرت به حج داشته و از سلطان تقاضای انعام و خرج راه نموده که به زیارت بیت‌الله الحرام برود معلوم نیست به مقصود خود نایل شده یا نه. اسیری منظومه خود را چنین آغاز می‌کند:

به نام خدایی که بخشنده اوست
 برازنده کام هر بنده اوست
 خدای زمین و خدای زمان
 خداوند روزی ده غیب‌دان
 پی‌دین بر حق شه کاینات
 ازو گشته مبعوث با معجزات

بعد از چند صفحه در توحید باریتعالی در مدح حضرت رسول اکرم صلعم

چنین گوید:

محمد فصیح ملایک ادب
 سپهر کرم آفتاب عرب
 به وصفش گروه ملک با صغیر
 رسولاً بشیراً سراجاً منیر
 کنم جان فدا بر سر کوی تو
 که آنجا بود پرتو روی تو
 ز تو انبیا داده یک یک خبر
 که تو ختم باشی و خیرالبشر
 ترا نقش ختم رسل در نگین
 به مهر نبوت دلالت متین
 ملایک به علم تو تسبیح خوان
 ترا ما عرفناک ورد زبان
 چو بر سطح گردون نهادی قدم
 شفاعت نمودی گروه امم
 شناسای ابواب راز آمدی
 به یک لحظه رفتی و باز آمدی

در تأسف بر عمر خود که به غفلت گذرانیده و سبب نظم کتاب و فقر و
 پیری خود را چنین گفته:

دریغا که عمرم به غفلت گذشت
 چه حاصل که ایام فرصت گذشت

نکردم به وقتی که بایست کار
 کنون رفت از دستم آن کار و بار ...
 مرا رفت از دست هر چیز بود
 ز عمر و برادر ز اموال و سود
 جوانی ز من رفت چون نوبهار
 چو ابرم کنون دیده شد اشکبار ...
 بکن میوه‌ام را به دهر آشکار
 که از بهر او شد سخن شاخسار
 وزان میوه کن خلق را ارجمند
 که نام اسیری به نیکی برند
 نگویم حدیثی که حیران شوم
 چو فردوسی از وی پشیمان شوم

بعد از چند صفحه در مدح سلطان سلیمان قانونی پادشاه اسلام سخن‌رانی
 کرده و سلطان‌را بر سایر سلاطین ترجیح داده و افتخار بر شاعران پیشین کرده
 چنین گوید:

بیا خامه بنمای طرز ادب
 که پیش آمدت داستان عجب
 ازین راست کاری به راه آورش
 به مدح سلیمان پناه آورش
 خداوند تخت و خداوندگاه
 پدر بر پدر خسرو و پادشاه

که سلطان سلیمان ثانی بود
 که بر ملک اسلام بانی بود
 در ایام عدلش به ملک جهان
 نکرده کسی یاد نوشیروان
 نشد هیچکس از قیصر چنین
 که او منتشر سازد آیین دین

بعد از مدح سلطان در مدح وزیر اعظم علی پاشا سخن سرایی کرده چنین

گوید:

ز بعد دعای شه کامیاب
 بود فرض بر زمره شیخ و شاب
 دعای وزیری که با خلق وجود
 نیامد چو وی گوهری در وجود
 علی نام و عالی وزیر بزرگ
 بدو نامزد کارهای سترک
 به روز دغا صفدر هر صف است
 سلیمان اگر او شد این آصف است

بعداً اشاره به تاریخ زندگانی حضرت رسول اکرم نموده شمه‌ای از تاریخ
 آباء و اجداد آن حضرت را بیان نموده بعد شروع می‌کند به غزوات آن حضرت با
 کفار و به طرز شاهنامه سخن سرایی کرده که بسیار مفصل است چند بیت نوشته
 می‌شود:

بود نقل از عروة بن زبیر
 که قولش صحیح است ذکرش به خیر
 ازو خلق کردند یک ره سؤال
 که ای پیر آگاه از ماه و سال
 کدامین بسی شنعت و قبیح داشت
 که از وی زیاده نشاید نگاشت
 بگفتا که روزی قریش دنی
 به معنی گدا و به دنیا غنی
 چو در حجره کعبه گشتند جمع
 فروزان به دل آتش کین چو شمع
 سخن از نبی در میان می گذشت
 بسی نکته بر هر زبان می گذشت

بعداً در ختم کتاب اشاره به دیوان و خمسه خود کرده اشعار خود را
 هم ردیف اشعار جامی دانسته و مسافرت حج را اظهار و از سلطان تقاضای انعام
 و خرج مسافرت می کند و کتاب خود را پایان می دهد:

سپهر سخن جامی آن آفتاب
 که ملک سخن راست مالک رقاب
 کتابی فرستاد با صد امید
 به سلطان تخت سخا بایزید
 به ملک خراسان پی کام او
 هزار اشرفی کرده انعام او

منم در زمان تو ای محترم
به روشندلی آفتاب عجم
به خود زان لقب می‌نهم آفتاب
که از خاک این در شدم کامیاب
بود آیت شعر در شأن من
که مشهور دهر است دیوان من
نه در خمسه‌ام نکته‌خامی است
مرا پنجه در پنجه جامی است
کنون آمدم سوی سلطان روم
که پر سازم از نظم این مرز و بوم
ز یمن سلاطین ذوالاقتدار
بود نظم من شهره در هر دیار
که در سخن برکشیدم عظیم
به سلطان سلیمان و سلطان سلیم
ز بس شد محبت خدا و رسول
محبی^(۵) تخلص فتادش قبول
تو آن شاهی ای ملک دین را نظام
که هرگز نیالودی از خمر جام
یقین باده از حوض کوثر خوری
به بزم رفیع پیمبر خوری

ترا پایه باری از آن برتر است
 که ظاهر زرافشا نیت چون خور است
 ولی چون ره کعبه دارم به پیش
 در آن باب بین لطف و احسان خویش
 نگه کن که آخر کجا می روم
 به پیش رسول خدا می روم
 که از فیض روح رسالت مآب
 بشویم گناهان به آب ثواب
 اسیری برآور به پروردگار
 کف دست بهر دعا آشکار
 که این پادشه را کنی سرفراز
 نمایی ز غیر خودش بی نیاز
 سوی خویش کن روی طاعات او
 نما در دو گیتی مراعات او
 مرادش ز دنیا و عقبی بده
 به هر چیز دارد تمنا، بده
 چنان کن نشیند بروز حساب
 فراز سلاطین مالک رقاب
 بود ختم بر خیر انجام او
 که این نامه شد ختم بر نام او

بکن سال تاریخ او را طلب
حساب از (صفات النبی العرب)

یادداشت‌ها

۱. استانبول در سال ۸۵۷ هجری قمری به دست سلطان محمد فاتح بن سلطان مراد فتح گردیده و تاریخ فتح را بعضی از شعرا و نویسندگان معاصر (بلده طیبه) گفته‌اند که سال ۸۵۷ را حکایت می‌کند.
۲. علائیه قصبه‌ای است در نزدیکی ولایت قونیه.
۳. مدلی در آناتولی ترکیه جزیره‌ای است از جزایر بحرسفید.
۴. خوانکار یا خنکار یا خونکار مخفف خداوندگار است به معنی سلطان و پادشاه و حکمدار است.
۵. مجبی تخلص سلطان سلیمان نوقانی است.